روزنامه شرق

یکشنبه ۱۲ بهمن ۱۴۰۴
۱۲ شعبان ۱۴۴۷
۱ فوریه ۲۰۲۶
سال بیست‌ودوم
شماره ۵۳۱۹
۳۰ هزار تومان
۸ صفحه

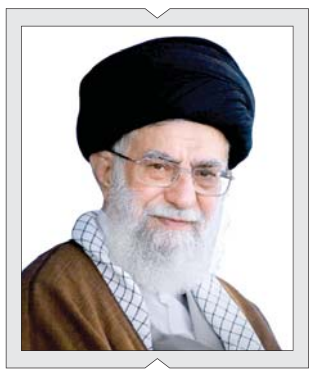

در طلیعه چهل‌وهفتمین سالروز پیروزی انقلاب اسلامی و آغاز جشن‌های دهه فجر

رهبر انقلاب در مرقد مطهر امام راحل(ره) حضور یافتند

۲

در «شرق» امروز می‌خوانید: بازگشایی «رفح» پس از ۲ سال • تغییرات در ارتش چین و نگرانی واشنگتن • به مناسبت سالگرد درگذشت عارف قزوینی؛ غم‌نامه ارواح تشنه

گزارش میدانی «شرق» از فروش فیلترشکن در روزهای اینترنت قطره‌چکانی

بازار سیاه «VPN» فروشی

گزارش تیتر یک را در صفحه ۶ بخوانید

گزارشی از معیشت بازاریان در بحبوحه اعتراضات و پس از آن

کارگران بازار در مضیقه

این گزارش را در صفحه ۳ بخوانید. عکس: سپهند تاکی، شرق

سرمقاله

درک اجتماعی و قدرت سیاسی

کیومرث اشتریان

اینکه آمریکا و اسرائیل سلسله‌جنبان تبدیل تظاهرات آرام مردمان به اغتشاشات بودند و اینکه عملا یک کودتای بین‌المللی برای ایران طراحی شده بود، نباید سبب شود که نحوه «جمع‌کردن» اغتشاشات مورد تحقیق و تفحص قرار نگیرد و نیز نباید از زمینه‌های فراهم‌شده به واسطه سیاست‌های فرهنگی، سیاست‌های امنیتی و سیاست داخلی و به طور کلی از سهم داخل غفلت شود. سنت سیاسی-اجتماعی ایرانیان با این حد از خشونت بیگانه است. چه شد که چند هزار کشته روی دست ما ایرانیان باقی ماند؟ خشونتی که خطر واگرایی ملی را افزون کرده و طمع دشمنان را برانگیخته است. برخی متنفذان سیاسی-رسانه‌ای که در نظام تصمیم‌گیری نفوذ گفتمانی یا عملیاتی دارند، علل نارضایتی‌ها را یا به فضای مجازی یا به نابسامانی‌های اقتصادی (و آن‌هم مدیریت اقتصادی در قوه مجریه) محدود می‌کنند. گویی روی خود را برگردانده و همه چیز را در جبهه خود سرسبز و خرم می‌بینند تا از عذاب وجدان رهایی یابند. اینکه در دهه‌های گذشته هیچ برنامه‌ای برای توسعه سیاسی، سیاست‌ورزی جوانان و نوجوانان و جامعه‌پذیری سیاسی آنان نداشته‌اند و بر فسیل پوسیده‌ای از آموزش و پرورش سنتی نشسته‌اند، برای‌شان هیچ موضوعیتی ندارد. آنان تنها جوانانی را می‌دیده‌اند که در هیئات و مراسم‌های مذهبی شرکت می‌کنند. جوانان و نوجوانانی «از سنخ دیگر»، اساسا جایی در ذهنیت آنان ندارد. در این سال‌ها حداکثر فعالیت سیاسی-فرهنگی برای جوانان و نوجوانان این بوده است که صداوسیما «برنامه‌کودک سیاسی» تولید کند یا هزاران بار فلان سرود را پخش کند یا برنامه مهدیه معلی تدارک ببیند. سیاست واگرایی فرهنگی که پیش‌ازاین و در همین ستون از آن به نژادپرستی فرهنگی یاد کرده‌ام، اینک خود را در عصیان سیاسی، کینه عمومی و پیکار شورشی نشان می‌دهد. اسرائیل و آمریکا هم از آن بهره‌برداری می‌کنند و موج رسانه‌ای برای توجیه جنگی تجاوزکارانه راه می‌اندازند. سهمی که فرقه‌گرایی فرهنگی، فساد اقتصادی و انحصار سیاسی در تدارک هیزم این آتش فراهم کرده است، نباید نادیده گرفته شود.

اما و اما و اما نکته مهم‌تر «ناتوانی در فهمیدن» است. برای بخش اصلی متنفذان سیاسی-فرهنگی و «رویکرد شعایری» آنان این پدیده اساسا قابل فهم نیست؛ نه اینکه حتی به عمد نادیده گرفته شود. اینکه ما نتوانیم چیزی را بفهمیم، مهم‌تر از نادیده‌گرفتن عمدی آن است. این، موضوعی است که می‌توان آن را در حوزه «شعور اجتماعی» تعریف کرد که واکنش سیاسیِ آن به شکل «تنفر عمومی» بروز می‌یابد. و این نکته‌ای پرمغز و ظریف در روان‌شناسی سیاسی-اجتماعی است؛ یعنی آدمیان آن‌گاه که با کسانی در مدیریت مواجه می‌شوند که «شعور اجتماعی» در آن جایی ندارد، جری می‌شوند، عنان احساسات از کف می‌دهند و تنفر درونی در آنان غلیان می‌یابد. «فحاشی»، واکنشی از همین سنخ است که در ۱۴۰۱ بروز عمومی یافت. آن‌گاه که نتوانید مبنای مناسبات اجتماعی خود را بر «درک مخاطب» قرار دهید، گویی او را تحقیر کرده‌اید. از همین رو است که لشکری از «متنفران» را به وجود می‌آورید. فقدان شعور اجتماعی نه‌تنها تحقیر را در مخاطب برمی‌انگیزد، بلکه احساس تبعیض را نیز در او پدید می‌آورد. «احساس تبعیض فرهنگی» نباید با آنچه در ادبیات سیاسی با عنوان «احساس محرومیت طبقاتی» از آن یاد می‌شود، خلط شود. وزن تحقیر فرهنگی را نادیده نگیرید. درواقع ما با پدیده‌ای به نام «حاشیه فرهنگی» مواجهیم. تحلیل طبقاتی-اقتصادی برای ارزیابی شورش اخیر نارساست، چراکه سیاهی‌لشکر آن ضرورتا از طبقه فقیر نیست. به صورتی خودآگاه یا ناخودآگاه، خواسته یا ناخواسته، جامعه به دو «گروه» تفکیک شده است: «متن مسلط فرهنگی» و «حاشیه فرهنگی» و این سبب شده است تا بخش اعظمی از این حاشیه فرهنگی به نفرت سیاسی و حتی واگرایی سرزمینی بگراید.

کسی که متنفر می‌شود، دیگر به هیچ میانجی سیاسی اعتماد نمی‌کند. بگذریم از اینکه سیاست رسانه‌ای کینه‌توزانه مسلط هیچ حیثیتی هم برای میانجی‌های ملی، اعم از احزاب و رجال سیاسی باقی نگذاشته است. «تحقیر»، «تنفر» و «بدبینی» لایه‌های به‌هم‌پیوسته رفتار سیاسی است. در چنین فضایی است که با تأسف فراوان به زوج فاشیستی ترامپ-نتانیاهو دل می‌بندند و به پیاده‌نظام رسانه‌ای و فکری جنگِ توسعه‌طلبانه نظام سلطه تبدیل می‌شوند.

ادامه در صفحه ۴

یادداشت

پیش به سوی حکمرانی یادگیرنده

ناصر ذاکری

کارشناس اقتصادی

دی‌ماه گذشته جامعه ما بار دیگر مجموعه‌ای از حوادث تلخ و تأسف‌بار را پشت سر گذاشت؛ مجموعه حوادثی که باید از زوایای مختلف به آن نگریست و ابعاد پنهان آن را بررسی و تحلیل کرد. یک نکته مهم که در چنین موقعیتی ارزش بررسی می‌یابد، آن است که این تجربه تلخ در پی آموختن چه درسی به ما بود؟ رسانه‌ها، احزاب و جریان‌های سیاسی، سخنوران، سیاسیون و دولتمردان و به بیان دقیق‌تر مدیریت جامعه تا چه میزان از این حادثه درس گرفته و بر انبان تجربیات‌شان افزوده‌اند؟ درواقع بسیاری از حوادث ریز و درشت را از این منظر می‌توان مورد بررسی قرار داد که آیا نهادهای مربوط از این حادثه تجربه‌ای کسب کرده و برای مقابله با حوادث مشابه آماده شده‌اند یا نه؟ به‌عنوان نمونه، حادثه آتش‌سوزی ساختمان پلاسکو در دی‌ماه ۱۳۹۵ یا ریزش ساختمان متروپل آبادان در خرداد ۱۴۰۱ نشان دادند کاستی‌های متعددی هم در ضوابط و مقررات و هم در شیوه‌های مدیریت شهری در امر تأمین امنیت شهروندان وجود دارد. حال باید دید نهادهای دست‌اندرکار چه درسی از این دو حادثه تلخ گرفتند و آیا این حوادث موجب شده تغییراتی در شرح وظایف و شیوه‌نامه‌های نهادهای مدنظر انجام پذیرد؟ اگر چنین نشده باشد، معنایش این است که جامعه ما در آن دو حادثه هزینه هنگفتی پرداخته، اما از عایدی مرتبط با آن به صورت کسب تجربه و ترمیم کاستی‌ها برخوردار نشده است و همچنان در معرض چنین خطراتی قرار دارد. درس‌های چنین حوادثی را در دو سطح پیشینی و پسینی می‌توان دسته‌بندی کرد. به‌عنوان مثال، در بررسی یک حادثه آتش‌سوزی با نگاه پسینی باید به پرسش‌هایی از این نوع پرداخت که: تیم آتش‌نشان چند دقیقه بعد از حادثه به محل رسیده؟ آیا امکانات و ابزار کافی همراه داشته یا نه؟ آیا اعضای تیم آموزش لازم را برای مقابله با حادثه‌ای در این سطح دیده‌اند یا نه؟ و اینکه آیا کلیه اصول و ضوابط امدادرسانی و مهار بحران در این حادثه رعایت شده یا نه؟ اما در نگاه پیشینی، توجه تحلیلگر به رعایت اصول ایمنی در طراحی ساختمان، رعایت پروتکل‌های امنیتی در انبارکردن کالاها و مواد قابل اشتعال، برخورداری ساکنان ساختمان از آموزش کافی برای مقابله با خطرات احتمالی و... جلب می‌شود؛ یعنی آیا تلاش کافی برای پیشگیری از وقوع حادثه شده است یا نه. با نگاهی گذرا به مجموعه اظهارنظرهای صاحب‌منصبان و رسانه‌های همسو با یک سلیقه خاص سیاسی، به‌خوبی روشن می‌شود که آنان فقط در سطح پسینی به پرونده حوادث تلخ دی‌ماه می‌نگرند: دشمنان توطئه می‌کنند و آشوب و ناآرامی راه می‌اندازند. پس باید از یک سو ضمن بستن شاخک‌های ارتباطی نیروهای دشمن، ابتکار عمل را از آنان گرفت و از سوی دیگر با روشنگری و پیام‌رسانی سنجیده، مانع از موفقیت آنان در تحریک برخی اقشار اجتماعی و به عبارتی سربازگیری اردوی دشمن شد؛ همین. چنین نگاهی در بهترین حالت منجر به کسب تجربه در مقابله با آشوب‌های این‌چنینی و عملکرد موفق‌تر در آینده می‌شود، اما درواقع مدیریت جامعه را از یادگیری‌های مرتبط با سطح پیشینی محروم می‌کند. در نگاه پسینی اصلا به این نکته توجه نمی‌شود که عملکرد نامناسب متولیان امر در گذشته موجب شده رابطه مدیریت جامعه با برخی اقشار اجتماعی و به‌ویژه جوانان تخریب شود. به بیان دیگر، خطاها و کاستی‌های گذشته پاس گل را به دشمنان می‌دهد که بتوانند از فرزندان جامعه علیه خود آن سربازگیری کنند. در چنین شرایطی، پلمب‌کردن مقر آژانس سربازگیری فقط فرایند سربازگیری را برای دشمن دشوار می‌کند و نمی‌تواند ابتکار عمل را از دست او خارج کند.

اما در نگاه پیشینی به این پرسش بنیادین توجه می‌شود که چرا دیوار بی‌اعتمادی بین دولتمردان و بخش بزرگی از جوانان و نوجوانان جامعه شکل گرفته است؟ به بیان دیگر، این درست است که دشمنان با تلاش برای فریفتن فرزندان‌مان، آنان را در مسیر اهداف خود به کار می‌گیرند، اما به‌راستی آیا هیچ کاستی و ضعفی در عملکرد دولتمردان نیست؟

ادامه در صفحه ۵

یادداشت

کشورهای عرب خلیج فارس و معادله جنگ ایران و آمریکا

علیرضا سلطانی

در هفته‌های گذشته، هم‌زمان با افزایش محسوس فعالیت‌های نظامی ایالات متحده پیرامون ایران، بار دیگر سناریوی رویارویی نظامی واشنگتن و تهران به صدر تحلیل‌های امنیتی و سیاسی منطقه بازگشته است. تحرکات میدانی ارتش آمریکا، انتقال تجهیزات و پیام‌های صریح مقامات این کشور، نشان می‌دهد گزینه استفاده از نیروی نظامی به‌صورت جدی در سبد تصمیم‌گیری کاخ سفید قرار گرفته و نمی‌توان آن را صرفا در حد ابزار فشار روانی تلقی کرد. بااین‌حال، وقوع یا عدم وقوع جنگ تنها تابع تصمیم آمریکا نیست، بلکه به مجموعه‌ای از متغیرهای منطقه‌ای و بین‌المللی وابسته است که نقش بازیگران منطقه، به‌ویژه کشورهای عرب حوزه خلیج فارس، در میان آنها اهمیت ویژه‌ای دارد. برخلاف تصور رایج در بخشی از تحلیل‌های داخلی ایران، فضای منطقه‌ای امروز لزوما فضایی بازدارنده در برابر اقدام نظامی آمریکا علیه ایران نیست. حتی می‌توان گفت در شرایط کنونی، نه‌تنها مخالفت جدی و سازمان‌یافته‌ای با چنین اقدامی در میان کشورهای منطقه مشاهده نمی‌شود، بلکه در برخی سناریوها، این اقدام می‌تواند با حمایت سیاسی و حتی تسهیل عملیاتی نیز همراه باشد. این واقعیت، نیازمند بازنگری جدی در برداشت‌های سنتی درباره منافع و رفتار کشورهای عرب خلیج فارس در قبال ایران است. در ۱۴ ژانویه گذشته، اسرائیل و برخی کشورهای عرب جنوب خلیج فارس در تعویق اقدام نظامی آمریکا علیه ایران نقش داشتند، اما این مخالفت، نه از سر مخالفت راهبردی با اصل اقدام نظامی، بلکه ناشی از عدم آمادگی این کشورها برای مواجهه با پیامدهای فوری آن، به‌ویژه واکنش احتمالی ایران بود. از این‌رو، این رفتار را نمی‌توان به‌عنوان مخالفتی پایدار و اصولی با اقدام نظامی آمریکا تلقی کرد. واقعیت آن است که ایران نباید حساب راهبردی ویژه‌ای روی نقش بازدارنده کشورهای منطقه برای جلوگیری از حمله نظامی آمریکا باز کند. اسرائیل به‌عنوان بازیگری که خصومت آشکار و ساختاری با ایران دارد، همواره حامی مقابله نظامی گسترده با تهران بوده و در جنگ ۱۲روزه نیز نقش پیشرو ایفا کرده است. در کنار اسرائیل، کشورهای عرب حوزه جنوبی خلیج فارس نیز هرچند با ادبیاتی محتاطانه‌تر، در پهنای ذهن راهبردی خود بی‌میل به تغییر وضعیت سیاسی ایران و کاهش ریسک ژئوپلیتیکی منطقه در نتیجه پایان‌یافتن منازعه دائمی ایران و آمریکا نیستند. این نکته، نقطه عزیمت نقد یک باور قدیمی در تحلیل سیاست منطقه‌ای است. برای سال‌ها این تصور در بخشی از گفتمان تحلیلی ایران وجود داشت که کشورهای عرب خلیج فارس از تداوم یک ایران بی‌ثبات، تحت فشار و در حال تنش با غرب و آمریکا منتفع می‌شوند؛ چراکه چنین وضعیتی به تقویت موقعیت اقتصادی و سیاسی آنها در منطقه می‌انجامد. این دیدگاه شاید در دهه‌های گذشته تا حدی قابل دفاع بود، اما در شرایط کنونی، دیگر با واقعیت‌های راهبردی منطقه همخوانی ندارد.

کشورهای عرب جنوب خلیج فارس در دهه‌های اخیر وارد مرحله‌ای جدید از توسعه شده‌اند. سرمایه‌گذاری‌های کلان در زیرساخت‌های اقتصادی، مالی، لجستیکی، گردشگری و فناوری، این کشورها را از اقتصادهای صرفا نفت‌محور به بازیگران فعال در اقتصاد جهانی تبدیل کرده است. کیفیت و کمیت توسعه‌ای این کشورها به مرحله‌ای از تثبیت رسیده که دیگر قرارگرفتن ایران در مدار توسعه‌ای، نه‌تنها تأثیر منفی بر روند توسعه‌ای آنها ندارد، بلکه این روند را نیز تقویت می‌کند. علاوه بر این، تداوم این الگو به‌شدت نیازمند ثبات سیاسی، امنیت منطقه‌ای و کاهش ریسک‌های ژئوپلیتیکی است. در این چارچوب، تداوم یک ایران بی‌ثبات و درگیر با آمریکا که سایه بحران دائمی را بر منطقه حفظ می‌کند، دیگر نه یک مزیت، بلکه یک مانع برای برنامه‌های توسعه‌ای این کشورها تلقی می‌شود.

از همین منظر است که راهبرد صلح و عادی‌سازی روابط با اسرائیل -دشمن حیثیتی تاریخی جهان عرب- معنا پیدا می‌کند. کشورهای عرب خلیج فارس با پذیرش هزینه‌های سیاسی این عادی‌سازی، درواقع به دنبال حذف یکی از مهم‌ترین منابع بی‌ثباتی مزمن در منطقه هستند. این رویکرد نشان می‌دهد که اولویت اصلی آنها، نه بهره‌برداری از بی‌ثباتی دیگران، بلکه تثبیت یک نظم منطقه‌ای قابل پیش‌بینی برای تداوم رشد اقتصادی است. در این چارچوب جدید، ایران نیز باید بازتعریف شود. آنچه برای کشورهای عرب منطقه مطلوب نیست، صرفا «ایران قدرتمند» نیست، بلکه «ایرانِ منبع ریسک دائمی» است؛ ایرانی که در تقابل مستمر با آمریکا و غرب قرار دارد و نااطمینانی ژئوپلیتیکی را در منطقه بازتولید می‌کند. از این‌رو، ترجیح این کشورها وجود یک ایران باثبات و بدون تنش با غرب است؛ به بیانی، برای بسیاری از پایتخت‌های عربی، ماهیت نظام سیاسی ایران اهمیت ثانویه دارد؛ آنچه اهمیت دارد، کارکرد ایران در معادله امنیت منطقه‌ای است.

ادامه در صفحه ۴

برگزیده‌ها

«شرق»، توصیه رؤسای جمهوری اسبق و فعلی کشور بر ضرورت اصلاحات را واکاوی می‌کند

زمستان تصمیم‌های بزرگ

۲

«شرق» در گزارشی میدانی از فضای تعطیل و نیمه‌تعطیل چهار دانشگاه تهران گزارش می‌دهد

درهای بسته دانشگاه

۵

بازتعریف سازوکارهای قضائی در افغانستان

درس‌های داعش برای طالبان

۴

افزایش فعالیت کارگروه‌های حقوقی خانه سینما و خانه موسیقی

وضعیت هنرمندان بازداشت‌شده پیگیری می‌شود

۸

گزارشی از شرایط کادر درمان در اتفاقات اخیر

چالش سوگند پزشکی

۵

یادداشت

ابرقدرت در تله تاریخ

حامد نقی‌لو

کارشناس سیاست خارجی

جهان در لحظه‌ای ایستاده که دیگر نمی‌توان آن را با واژه‌های آرام و بی‌خطر توصیف کرد. صحنه‌ای پیش‌روی ماست که در آن، گذار سامان جهانی از دوران تک‌قطبی به مرحله‌ای چندکانونی، با آزمونی سخت برای آمریکا در خلیج فارس گره خورده است. آنچه در پیرامون ایران رخ می‌دهد، نه یک فشار گذراست، نه یک نمایش نظامی معمول، و نه حتی یک چانه‌زنی سخت در چارچوب گفت‌وگوی رسمی است. این رخداد، نشانه‌ای آشکار از ورود جهان به گذرگاه تنگ تاریخ است؛ جایی که قدرت‌های نوظهور بر میز نقشه‌کشی جهان حاضر شده‌اند و ابرقدرت دیرینه، ناچار است با پیامدهای این دگرگونی روبه‌رو شود. در چنین لحظه‌ای، ایران از یک بازیگر منطقه‌ای به گرهی تعیین‌کننده در معادلات نوین جهانی بدل شده است. آمریکا در حال گردآوری نیرو در پیرامون ایران است، اما این گردآوری نه برای مهار یک بحران به سبک گذشته، بلکه برای پاسخ به پرسشی بزرگ‌تر است. چگونه می‌توان در جهانی که دیگر به یک فرمان گوش نمی‌دهد، چیرگی را حفظ کرد. در همین زمان، روسیه و چین با حضور در هشتمین رزمایش دریایی تنگه هرمز، در روزهای پرالتهاب پیش‌رو، پیام خود را آشکارا اعلام می‌کنند. دوران یکه‌تازی پایان یافته و هر حرکت یک‌جانبه، با پاسخی سنجیده روبه‌رو خواهد شد. این هم‌زمانی، تصادفی نیست. تصویری است از عصری نو که در آن مدیریت بحران، مستلزم حساب‌کشی هم‌زمان از چند قدرت رقیب است. جهان در این گذرگاه تنگ، با احتیاط قدم برمی‌دارد. در قلب این گذار، آمریکا با نوعی دوراهی پیچیده روبه‌رو است. این کشور که دهه‌ها براساس منطق تک‌قطبی برنامه‌ریزی کرده، اکنون در برابر ایران با گزینه‌هایی روبه‌روست که هر دو سوی آن هزینه‌بار است. اگر برای اعمال اراده خود، رویارویی مستقیم را برگزینند، باید بهای سنگین درگیری در میدانی فرسایشی را بپردازد.

ادامه در صفحه ۵